

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: ۸۷/۱۱/۱۴

موضوع: جواز سجده بر تربت سید الشهداء علیه السلام (۲)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله در رابطه با سجده بر تربت سید الشهداء (سلام الله عليه) در جلسه گذشته دو تا روایت نقل کردیم. یک روایت از «شیخ صدوق» در «من لا يحضره الفقيه» و یک روایت از «احتجاج طبرسی» خواندیم. روایت سوم، روایتی است که «شیخ طوسی» در «مصباح المتهجد» و «حر عاملی» در «وسائل الشیعه» نقل می‌کند.

«محمد بن الحسن في (المصباح) بإسناده عن معاوية بن عمار قال: كان لأبي عبد الله (عليه السلام)

خريطة ديباج صفراء فيها تربة أبي عبد الله (عليه السلام)»

آقا امام صادق (سلام الله عليه) پارچه‌ای زرد رنگ از ديباج داشت و در درون آن، تربتی از امام حسين

(سلام الله عليه) بود

« فكان إذا حضرته الصلاة»

وقتی که نماز فرا می‌رسید

« صبه على سجاده وسجد عليه»

آن ترتبت را روی جانماز می‌پاشید و بر روی این تراب، سجده می‌کرد.

«ثم قال (عليه السلام): إن السجود على تربة أبي عبد الله (عليه السلام) يخرق الحجب السبع»

سجده بر تربت آقا ابی عبدالله (علیه السلام) حجاب‌های هفتگانه را از بین می‌برد.

وسائل الشيعة (آل البيت) - الحر العاملي - ج ۵ ص ۳۶۶؛ مصباح المتعبد - الشيخ الطوسي - ص ۷۳۴

در این جا چند تا بحث است، اول از نظر سند مسئله را باید حل کنیم. می‌گوید:

« محمد بن الحسن في (المصباح) بإسناده عن معاوية بن عمار»

این نکته را آقایان دقت کنند که مبنای «شیخ طوسی»، در «تهذیب» و در «استبصار» این است که واسطه‌های بین خودش تا صاحب کتاب را حذف کرده. مثلاً اگر در «تهذیب» و «استبصار» دویست تا روایت از «زراره» دارد دویست تا روایت را با پنج واسطه نقل کرده است.

در داخل کتاب تمام پنج واسطه حذف شده و در آخر کتاب یک فصلی به نام «کتاب المشیخه» دارد و در آن جا گفته «کلمة روية عن زراره فقد روية عن فلان، فلان... عن زراره» می‌گوید: تمام این دویست سیصد موردی که در کتابم از «زراره» نقل کرده‌ام واسطه من تا «زراره» این چهار - پنج نفر است، این قاعده آقای «شیخ طوسی» است در دو کتابش که جزء کتب «اربعه» است.

لذا مرحوم «شیخ حر عاملی» هر وقت می‌خواهد نقل می‌کند می‌گوید: «الشيخ الطوسي بإسناده عن زراره». کسانی که در «رجال» کار کرده‌اند می‌دانند اگر واژه «یاسناده» را بشکفاند، چهار - پنج راوی از درونش بیرون می‌آید.

مثل آن شخصی که تازه برای طلبگی آمده بود گفته بودند ضمیر «هو» در «ضرب» مستتر است گفت مستتر است یعنی چه؟ گفتند در آن خوابیده است، روزی چاقو بر می‌دارد «جامع المقدماتش» را سوراخ می‌کند تا یک جا به یک «هو» می‌رسد فردا به استادش می‌گوید آن ضمیری که مستتر بوده را پیدا کردم. گفت چطوری؟ نشان

می‌دهد پنجاه شصت صفحه که ورق زدم، «هُوَ» را دیدم که در یکی از صفحات است! حال اگر کسی لفظ «یاسناده» «شیخ طوسی» را بشکافد به یک جا می‌رسد که چهار - پنج تا راوی در ضمیر یاسناده مستتر است.

و همچنین در کتاب «فهرست» که یکی از کتاب‌های رجالی «شیخ طوسی» است، هر یک از روایات را که ایشان ترجمه کرده، در اولش گفته به طور مثال «معاوية بن عمار ثقة و...» همین‌طور «زراره ثقة و...» آن‌ها را توثیق می‌کند و می‌گوید «وله کتب». اسم‌های کتاب‌هایش را هم می‌آورد. «کتاب فی الحج»، «کتاب فی الصلاة»، «کتاب فی الامامة» و... بعد می‌گوید: «اخبرنا بجمیع کتبه آقای زید و عمر و خالد» یعنی در آن جا هم واسطه‌اش را به کتاب نقل کرده است.

در بعضی از موارد که در «تهذیبین» واسطه را و مشیخه‌اش را یادش رفته ذکر کند، ما به کتاب «فهرست» می‌رویم در «فهرست» واسطه‌اش را ذکر کرده است.

ما می‌دانیم مبنای «شیخ طوسی» کلاً در اختصار بوده. چون زمان سابق حوصله این‌که در دویست جای کتاب بنویسد «اخبرنی مثلاً محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن الحسن المعروف عن زراره»؛ سه - چهارتا را حذف می‌کردند، چون اولاً وقت می‌گرفت و ثانیاً اشتباه می‌شد. لذا در این جا هم دارد:

« محمد بن الحسن فی (المصباح) یاسناده عن معاوية بن عمار »

لذا در هر کجا که کلمه «یاسناده» می‌آید، باید بررسی کنیم که آیا اسناد «شیخ طوسی»، به صاحب کتاب صحیح است یا صحیح نیست؟ اگر در این واسطه، یک نفر ضعیف باشد تمام روایاتش ضعیف است.

مثلاً پانصد تا روایت از «زراره» دارد، یکی از واسطه‌هایش ضعیف است، همین‌که ما آمدیم اسناد را بررسی کردیم رسیدیم به این‌که اسناد «شیخ طوسی» به «زراره» ضعیف است، هر کجا دیدیم نوشته که «عن زراره عن ابی عبدالله...»، می‌گوئیم که «هذه الرواية ضعيفة»؛ می‌دانیم روایت ضعیف است.

یا اگر بررسی کردیم دیدیم واسطه صحیح بود، همین یک جا کار می‌کنیم و در دویست سیصد جا حکم بر وثاقت می‌کنیم.

در این جا «شیخ طوسی» در «فهرست» ص ۲۴۸ این تعبیر را دارد که خوب دقت کنید چون آن‌که خیلی ظرافت کاری در سند روایات یا بحث رجالی است فقط این نیست که ما مثلاً «معجم رجال» آقای «خویی» را باز کنیم یا فرض بفرمایید در «رجال» «شیخ طوسی» ببینیم «معاویة ابن عمار»، ثقه است یا نه؟ این از ظرافت کاری‌های کار رجالی است.

می‌گوید:

«معاویة بن عمار الدهني،»

دُهن، یعنی روغن فروش!

«له كتب»

کتاب‌های دارد.

«منها: كتاب الحج ، وكتاب يوم وليلة ، وكتاب الزكاة ، وغير ذلك أخبرنا بذلك جماعة، عن أبي جعفر ابن

بابويه، عن ابن الوليد، عن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن ابن أبي عمير وصفوان ابن

يحيى، عنه.»

«عنه» یعنی معاویة ابن عمار بعد می‌گوید:

«وأخبرنا بذلك»

یعنی تمام کتاب‌های ایشان از این کانال به من رسیده

« أحمد بن محمد بن موسى، عن أحمد بن محمد بن سعيد، عن الحسن بن عتبة بن عبد الرحمان الكندي، قال: حدثنا محمد ابن مسكين، قال: حدثنا معاوية بن عمار، عن جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام»

الفهرست - الشيخ الطوسي - ص ۲۴۷

ما وقتی این دو تا طریق را که ذکر کرده بررسی می‌کنیم می‌بینیم طریق اولی که «شیخ طوسی» از «معاویة ابن عمار» نقل می‌کند، سند کاملاً صحیح است. ولذا وقتی می‌گوید

«محمد ابن الحسن یاسناده عن معاویة بن عمار»

در همه جا، صد جا، دویست جا و پانصد جا آمده، هر کجا در کتاب‌های «شیخ طوسی» ما ببینیم حکم به صحت روایت می‌کنیم.

اساساً مبنای «شیخ طوسی» این است. چه در «تهذیب»، چه در «استبصار»، چه در «مصباح» و چه در «امالی». در هر کجا که می‌آید واسطه را حذف می‌کند تمام این واسطه «شیخ طوسی» تا «معاویة ابن عمار» همه ثقات هستند.

پس روایت مورد بحث ما که آقا امام صادق (سلام الله علیه) سجده بر تربت امام حسین فرمود سنداً هیچ مشکلی ندارد. ما اگر در این باب هیچ روایتی نداشتیم غیر از همین یک روایت، برای ما کفایت می‌کرد.

اما از نظر دلالت، دلالتش هم خیلی واضح است. درباره عبارت «دیباج صفراء» ما نمی‌دانیم که آیا صفرا و زرد بودن جانماز، موضوعیت دارد یا نه؟ ما نمی‌فهمیم. اگر چنانچه ما قرائن دیگری داشته باشیم می‌توانیم بفهمیم. زیرا در اینجا در حقیقت تعلیق حکم بر وصف نیست، در یک دیباجی است که زرد رنگ است. البته در روایت هم رنگ سفید و زرد داریم مخصوصاً در مورد کفش زرد در روایت داریم که نور بصر را بیشتر می‌کند.

مثلاً رنگ مشکی مذموم است، لذا به خاطر قضیه رنگ زرد که فوایدی دارد و چشم انسان به آن می‌خورد، می‌شود این طوری گفت. ولی این که ما بیاییم از این مفهوم گیری بکنیم و بگوییم صفراء بودن موضوعیت دارد، این طور استفاده کردن خیلی بعید است. ولی از آن جای که این‌ها برای ما الگو هستند تقریباً حُسن حال صفراء را برای ما ثابت می‌کند.

درباره عبارت «تربة ابي عبدالله (عليه السلام)» هم باید عرض کنیم که در بعضی از جاها است که از آقا امام سجاد می‌خوانیم حضرت شبیه مهرهای ما درست کرده بود «لوح من تربة ابي عبدالله!» ولی نسبت به امام صادق (سلام الله عليه) دارد که تربتی بوده که «إذا حضرته الصلاة صبه على سجادته».

شاید کسی بگوید که آن زمان در اثر تبلیغ دودمان «بنی امیه» و «بنی العباس» خود مهر تقریباً از دیدگاه آن‌ها مذمومیت داشته و این‌ها در مورد مهر یک مسائلی می‌گفتند، حضرت نمی‌خواست این تربت را به صورت مهر در بیاورد و به صورت تراب روی جانمازش می‌پاشید و بر آن سجده می‌کرد.

نکته بعدی که مروز هم عرض کردم این است که فرمود:

«السجود على تربة أبي عبد الله عليه السلام يغرق الحجب السبع»

سجده کردن بر تربت ابي عبدالله (سلام الله عليه) حجاب‌های هفتگانه را بر می‌دارد.

در رابطه با حُجب آقایان عرفاء آورده‌اند که حجاب دو گونه است؛ حجاب‌های ظلمانی، و حجاب‌های نورانی. در حجاب‌های ظلمانی که همان گناهان و معاصی است، هر گناهی برای انسان یک حجابی است. نمی‌گذارد اعمال انسان به بالا برسد. در «مناجات ابوحمزه ثمالی» آمده است:

«وَأَنْتَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ (الْأَمَالَ) دُونَكَ»

خدایا تو حجاب بین من و خود نیستی. آن‌چه که حجاب بین من و تو است این اعمال من است.

این تعبیر در دعای «ابو حمزه ثمالی» است و در مناجات «شعبانیه» هم است:

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجَبَ

النُّورِ»

اینجا اشاره دارد به حجاب‌های نورانی ولی در دعای «ابو حمزه ثمالی» ظاهراً حجاب، حجاب‌های ظلمانی است نه نورانی.

درباره حجاب‌های ظلمانی همان طوری که اشاره کردم در روایت ما داریم وقتی اعمال بالا می‌خواهد برود اگر کسی مثلاً صاحب غیبت و اهل این باشد که پشت سر دیگران حرف بزند، این غیب باعث می‌شود که اعمال بالا نرود در روایت هم داریم:

«مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ وَ لَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ»

می‌گویند مرحوم «ملا حسین قلی همدانی» که از عرفای بزرگ شیعه در قرون متأخره بوده، و «قاضی بزرگ» و امثال ایشان همه شاگرد ایشان بودند، می‌گویند یک روز بنده خدایی پیش او غیبتی می‌کند، ایشان بر می‌گردد می‌گوید: "خدا خانه‌ات را ویران کند تا چهل روز خانه‌مان را ویران کردی."

این حجاب، حجاب ظلمانی است. بعضی وقت‌ها حجاب، حجاب نورانی است مثلاً «العلم هو الحجاب الاکبر»؛ در روایات هم داریم که:

« الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ »

مصباح الشریعة، ص: ۱۶

ولی بعداً همین علم باعث می‌شود که انسان از خیلی از حقایق بماند. یا مثلاً به هنگام نماز خواندن، انسان فرضاً به فکر بهشت و جهنم می‌افتد، همین به فکر بهشت افتادن انسان را از عظمت حق و سخن گفتن با حق باز می‌دارد. و آن آنسی که باید بین مربوب و رب، مخلوق و خالق باشد حاصل نمی‌شود.

این جزو حجاب‌های نورانی است یا فرضاً انسان در نماز یک دفعه به «الرحمن» که می‌رسد بخشندگی حق - نه خود حق - در نظر انسان تجلی می‌کند. خود همین تجلی بخشندگی حق یا در «رحیم»، رحمانیت حق، در نظرش تجلی می‌کند، این یک نوعی توجه به ما سوی الله است و از حجاب‌های نورانی است. خدا همان حجاب‌ها را هم نصیب‌مان کند و از قید حجاب‌های ظلمانی برهیم و به حجاب‌های نورانی برسیم خیلی کار کردیم؛ یعنی به در خانه رسیدیم.

نقل است که یکی از عرفا در راه می‌رفت دید نابینای پشت در مانده و نمی‌تواند در را باز کند. مدام از مردم کمک می‌خواست که آی مردم من پشت در ماندم بیایید کمک کنید و در را باز کنید. گفت: "خوشا به سعادت تو که تا پشت در رسیدی، ما یک عمری گشتیم هنوز به پشت در هم نرسیدیم."

هفت شهر عشق را عطار گشت / ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

آن‌ها باز به خم کوچه رسیدند ماها عمری گشتیم و هنوز به خم کوچه نرسیدیم.

آن‌چه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد / در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را

در هر صورت...

این عبارت: «السجود علی تربة أبي عبد الله علیه السلام یغرق الحجب السبع» که سجده بر تربت ابی عبدالله (علیه السلام) حجاب‌های هفتگانه را بر می‌دارد ظاهر مراد همان حجاب‌های هفتگانه نورانی است. که عطار هم دارد هفت شهر عشق را عطار گشت / ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

آقایان عرفاء برای هر کدام از این‌ها یک مراحلی دارند، «حجاب‌های ناسوتی»، «حجاب‌های برزخی»، «حجاب‌های ملکوتی»، «حجاب‌های جبروتی»، بعد از جبروت به «حجاب‌های لاهوتی» می‌روند و از «حجاب‌های لاهوتی» به «هاهوتی» می‌روند و بعد آن‌جا به فناء مطلق می‌رسند.

این‌که می‌گویند آن هفت شهر عشق را عطار گشت اشاره به آن هفت مراحل است که عرفاء برای رسیدن به ولایت مطلقه و فناء فی الله به آن‌جا می‌رسند. به آن‌جا که می‌رسد، دیگر؛

«فَمَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَفِيهِ وَ مَعَهُ»

مردان خدا پرده پندار دریدند/ یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

به دریا بنگرم دریا تو بینم / (نه فضل تو) به صحرا بنگرم صحرا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت / نشان از صنع زیبای تو بینم.

ان شاء الله خدا به حق حضرت زهرا (سلام الله علیها) و به حق آقا امام حسین (سلام الله علیه) برای ما هم نصیب کند که سر سوزنی از آن عشقی که به قلوب انبیاء و ذهن اولیائش انداخته به ما هم بدهد و بچشاند. آن‌جا است که ما از محبت‌های مجازی رها می‌شوم.

«إِلَهِی مَنْ ذَا الَّذِی ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِکَ فَرَامَ مِنْکَ بَدَلًا»

چه کسی است که شیرینی و حلاوت محبتت را چشید و غیر از تو دیگری را انتخاب کرد.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۱، ص: ۱۴۸

این‌که ما اسیر عشق به زن و بچه و مال و مقام و منال هستیم برای است که از آن حقایق به طور کلی محروم هستیم؛ چون عشق‌های مجازی ما را از رسیدن به آن عشق حقیقی باز می‌دارد.

اگر به آن مرحله «عشق الله» و «حب الله» رسیدیم و خودمان را در محبت خدای عالم فانی کردیم تقریباً اولین مرحله عبودیت را توانستیم درک بکنیم. آن وقت است که دیگر چیزی مانع ما نخواهد شد، نه عبادت، نه توجه به زن و فرزند، نه درس و بحث. فکرها و ذکرها فقط این است که انسان با خدای عالم انس بگیرد.

تعبیری حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) دارد که می‌گوید: "لذتی که اولیاء خدا، از یک لحظه نماز و مناجات‌شان درک می‌کنند پادشاهان و مردان دنیا از هزاران سال سلطنت، آن یک لحظه لذتی که مردان خدا از عبادت می‌بینند را نمی‌بینند، آن لذت به قدری است که حتی بهشت و نعمت‌های بهشتی هم در برابر آن لذت، ناچیز است."

شعری از باب طاهر عریان است که می‌گوید:

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند / گرد در بام دوست پرواز کنند / هر جا که دری بود به شب در بندند /
الا در دوست را به شب باز کنند / روز محشر عاشقان را در قیامت کار نیست / کار عاشق جز تماشای وصال
یار نیست / از سر لطفش اگر کوی بهشتم می‌برند / پای نهم گر در آن جا وعده دیدار نیست.

خدا آقای «رفیعی قزوینی» استاد فلسفه امام را بیامرزد، کتابی به نام «معاد» دارد در آن جا می‌گوید: "بالاترین لذت بهشتیان که دیگر فوق آن لذت، لذتی متصور نیست ملاقات‌های خصوصی خدای عالم است که برای بهشتیان در نظر می‌گیرد." دو به دو همانند حضرت موسی کلیم، که در کوه طور با خدا حرف میزد، برای بهشتیان وقت ملاقات ویژه با خدای عالم می‌دهند که با خدا حرف می‌زنند.

بنابراین علم، ذاتاً نور است «العلم هو الحجاب الأكبر»؛ یعنی خود این علمی که برای ما می‌آید عوارضی همچون عُجب، ریاء، خودنمایی و هزاران مسائل دارد.

در هر صورت...

این روایت، شاید تنها روایتی بود که ما توانستیم پیدا کنیم که از نظر سند مشکلی ندارد، دلالتاً هم تامّ و تمام است. انسان می‌تواند درباره این روایت ده‌ها منبر برود.

خود «معاویة ابن عمار» هم، ثقه است و مورد اتفاق همه رجالیون است، «نجاشی» در کتاب «فهرست صراحت دارد:

«معاویة بن عمار بن أبي معاوية خباب بن عبد الله الدهني، مولا هم، كوفي - ودهن من بجيلة - وكان وجهها في أصحابنا، ومقدما، كبير الشأن، عظيم المحل، ثقة. وكان أبوه عمار ثقة في العامة»

فهرست اسماء مصنفی الشيعة (رجال النجاشي) - النجاشي - ص ۴۱۱

می‌گوید که پدرش در میان اهل سنت، جایگاه ویژه داشته است.

پرسش:

مولا اهل الكوفه یعنی چه؟

پاسخ:

کلمه «مولا»، اگر چنانچه مطلق و بدون قید بیاید به معنای «عبد» است. و اگر اضافه به یک قبیله و قومی بشود آن‌جا به عنوان «هم پیمان» است. «مولا آل‌اعین» یعنی هم پیمان با آل‌اعین بوده. مثل همان پیمان ناتو و ورشو که ما داریم کشورها هم پیمان می‌شوند. زمان سابق هم به خاطر جنگ و جدالی که میان قبائل بوده افراد در حقیقت از بعضی از قبایل پناهندگی می‌گرفتند.

یعنی از قبیله خودش که بی‌کفایت بود بیرون می‌آمد و با یک قبیله دیگری هم پیمان می‌شد که در موارد جنگ و غیره از او حمایت کنند. و اگر برای آن قبیله هم اتفاقی بیافتد او به عنوان نیروی آن قبیله بیاید کار کند.

پرسش:

این روایت موثقه است؟

پاسخ:

نه صحیح است. «موثقه» به روایتی می‌گوییم که یکی از روایانش غیر شیعی و غیر دوازده امامی ثقه باشد. به او «موثقه» می‌گوییم. ولی این‌جا تعبیر به صحیح می‌کنیم.

می‌گوید: «وکان أبوه عمار ثقة في العامة» ظاهراً پدرش از اهل سنت بوده ولی خودش شیعه بوده است. اگر پدرش شیعه هم بوده این آقا مورد وثوق اهل سنت بوده؛ یعنی این فضلی برای پدرش است.

روایت چهارم، روایتی است که «وسائل» ج ۵، ص ۳۶۶، ح ۶۸۰۹ از «ارشاد دیلمی» نقل می‌کند که:

«الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّئِمِي فِي الْإِرْشَادِ قَالَ: كَانَ الصَّادِقُ ع لَا يَسْجُدُ إِلَّا عَلَى تَرْبَةِ الْحُسَيْنِ ع - تَذَلُّلاً لِلَّهِ وَ

اشْتِكَانَةً إِلَيْهِ.»

وسائل الشيعة (آل البيت) - الحر العاملي - ج ۵ ص ۳۶۶، ح ۶۸۰۹

این روایت نشان می‌دهد که سجده بر تربیت حسین، موضوعیت دارد. حضرت روی سنگ، حصیر و خاک هم می‌توانست نماز بخواند ولی این‌جا که تربیت امام حسین را انتخاب می‌کند این به خاطر این است که روی تربیت تذللی برای خدای عالم است. شاید تناسبش این باشد که در میان ائمه (علیهم السلام) آقا امام حسین یک تواضع ویژه و تسلیم خاصی در برابر حق تعالی داشت.

با آن همه مصائب و با آن همه مشکلات، آخرین جمله‌ای که از امام حسین در روز عاشوراء ثبت کرده‌اند عبارت از این است که حضرت فرمود:

«الهی رضاً برضاک تسلیم لامرک»

شاید وقتی انسان روی تربت امام حسین سجده می‌کند، خضوع امام حسین (علیه السلام) برای انسان بیشتر تجلی می‌کند. امام حسینی که برای خدای عالم، از همه چیزش گذشت و در برابر حق، آن‌چنان تسلیم بود و اظهار عجز می‌کرد که دیگر چیزی در برابر حق احساس نمی‌کرد.

البته روایتی که نقل کردیم مرسل است و مرسلات مرحوم «دیلمی» هم در «ارشاد» برای ما سندیت ندارد؛ ولی از این چهار تا روایت، یک روایت ما صحیح بود، روایت دیگر روایت «شیخ صدوق» بود که مرسل بود ولی مرسل قطعی بود. ولی اینکه ما چهار تا روایت در این زمینه داریم، این فوق استفاضه است.

ما گفتیم اگر در یک موضوعی سه تا روایت یا بیشتر داشته باشیم، روایت مستفیض می‌شود و روایت مستفیض هم احتیاجی به بررسی سندی ندارد، بنابراین ثابت می‌شود سجده بر تربت امام حسین امری است که سنت ائمه بر او استوار بوده است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته